



چکیده:

یکی از مسائل خلافی در فقه شیعه و سنی، «رجم» یا سنگسار کردن زانی و زانیه می‌باشد و این از جمله احکامی است که چهره دین رحمت و سلامت را ظالمانه و بی‌رحمانه می‌نمایاند. این مقاله اشاراتی است موجز به نظرات حکیم غروی پیرامون مغایرت حکم سنگسار با نص کتاب خدا و سنت قطعیه پیامبر (ص). ایشان ذکر می‌کند که در وجوب این حکم هیچ دلیل شرعی از کتاب خدا و سنت پیامبر وجود ندارد و نباید سنگسار نمود. شگفت است از فقهاء که بدون علم، قائل به آن شده‌اند و به کتابی که هیچ باطلی بر آن نمی‌آید، و فرود آمده از جانب خدای حکیم حمید است، چنین تهمتی روا داشته‌اند. بناء بر این بر اهل علم است که هر حدیث و هر خبری را به قرآن و سنت متواتره و ادله عقلیه عرضه کنند تا بتوانند اخبار صحیح را از اخبار مکذوبه تشخیص دهند.

کلیدواژه‌ها: سنگسار - زانی و زانیه - فقهاء - قرآن - سید محمدجواد غروی - اختلاف - فقه استدلالی - جزیری

سرّ این قصه جان سوز نگفتن تا کی سوختم سوختم این راز نهفتن تا کی

بین امت خلافی نیست که اعداء و امراء، اخبار مکذوبه را بین اخبار مدوّنه در کتب دسیسه نموده برای وصول به اغراض گوناگون وضع کردند. ما در برخی از کتب خود، به اجمال، به پاره‌یی از آنها اشاره نموده‌ایم. و شکی نیست که تورات و انجیل، به صریح قرآن تحریف شده‌اند:

«يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهَا وَتَسُوأ حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ» (مائده ۱۳)

کلام را از جایشان می‌گردانند و بهره‌یی را که بدان متذکر شدند فراموش نمودند.

«فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» (بقره ۷۹)

پس وای به حال کسانی که کتاب را به دستان خود می‌نویسند سپس می‌گویند این از نزد خدا است.

«وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَقُولُونَ هُوَ

مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (آل عمران ۷۸)

و همانا از اینان گروهی هستند که زبانشان را به ذکر کتاب می‌گردانند تا تو گمان ببری که از کتاب است و حال آنکه از کتاب نیست، و می‌گویند این از نزد خدا است و حال آنکه از نزد خدا نیست، و بر خدا دروغ می‌گویند و حال آنکه می‌دانند.

این آیات کسانی را نیز شامل می‌شود که با استناد به اخبار آحاد، فتوی می‌دهند. اخباری که مدلولاتش بیش از ظن نیست، و در کتاب خدا، از اتباع ظن اکیداً نهی شده است. کتب شیعه هم مملو است از اخبار مدسوسه مجعوله! بناء بر این از اوجب واجبات و اعظم تکالیف اهل علم این است که صرف وقت کنند در معرفت اخباری که یقیناً و قطعاً، از معادن علم صادر شده، و کتب حدیث را از اباطیل پاکیزه گردانند. و راه کار



این است که هر حدیثی را به قرآن و سنت متواتره و ادله عقلیه عرضه کنند، چیزی که عقول بشر بر صحت آن متفقند. و همچنین اصول برائت و استصحاب، و اصل عدم، و اصل تأخر حادث، و اصل طهارت، و اصل حلیت اشیاء تا حرمتش ثابت گردد، را مبنای عمل خود قرار داده به آنها رجوع نمایند. و در هیچ مسأله‌ی، با استناد به اخبار آحاد متخالفه، فتوی ندهند، زیرا مقتضای چنین افتائی قول به غیر علم است، و این عمل، افتراء به خدا و دین خدا است.

برای نمونه به یک روایت معجول اشاره می‌کنیم:

قولی از جزیری و رد آن

«جزیری در «بحر» از خوارج حکایت می‌کند که رجم نزد ایشان واجب نیست. و همچنین ابن عربی، رحمه الله تعالی، همین مطلب را از ایشان و از برخی از معتزله مثل نظام و اصحابش، نقل کرده. اینان را هیچ مستندی نیست مگر آنکه می‌گویند ذکر رجم در قرآن کریم نیامده، و این باطل است. زیرا رجم به سنت متواتره اجماعی، و نیز به نص قرآن ثابت است، به دلیل حدیث عمر بن الخطاب نزد جماعت مسلمین که گفت: از جمله چیزهایی که به رسول خدا صلی الله علیه و سلم نازل شد، رجم بود. پس ما آن را قرائت کردیم و حفظ نموده مراقبش بودیم، و رسول خدا صلی الله علیه و سلم رجم کرد و ما بعد از او رجم کردیم. و نسخ تلاوت مستلزم نسخ حکم نمی‌باشد.»

علامه غروی به این سخن جزیری ده اشکال وارد کرده و آن را رد می‌کند، که ما تنها اشکال دهم را

می‌آوریم:

و در پاسخ این کلام جزیری که می‌گوید:

و نیز به نص قرآن ثابت است، به دلیل حدیث عمر بن خطاب نزد جماعت مسلمین که گفت: از جمله چیزهایی که به رسول خدا صلی الله علیه و سلم نازل شد، رجم بود.

می‌گوییم: این سخن از گفته‌های سابق او عجیب‌تر است. آیا ممکن است بر امر خطیری مثل این حکم، فقط عمر مطلع شود. و حال آنکه اگر از رسول صلی الله علیه و آله صادر شده بود، همانند خورشید در میان روز، در بین اصحاب شیوع می‌یافت. از این گذشته، صدور این کلام از عمر نیز معلوم نیست، زیرا این هم از جمله اخبار آحاد است که موجب حصول عمل نمی‌گردد، مخصوصاً اگر قرینه‌ی بر فسادش موجود باشد. و آیا قرآن، به قول یکی از صحابه، ثابت می‌گردد؟! اگر اعتقاد بر حقانیت این حکم داشتند چرا آن را در قرآن ثبت نمودند، در حالی که عمر توانا و سختگیر بود. پس اگر آیه رجم نزد وی ثابت بود هر آینه آن را در قرآن جای می‌داد. و چگونه، در زمانی که همه گوش‌ها آماده بود تا آیه‌ی نازل شود و آن را بشنوند و بخوانند و به گوش هوش بسپارند، احدی غیر از عمر آن را نشنید؟! آیا معقول است تلاوت آیه‌ی منسوخ گردد و حکمش، بی هیچ دلیل قاطعی، الی الابد باقی بماند؟! انگیزه و سبب نسخ تلاوت این آیه و ابقاء حکمش چه بوده، و به چه دلیلی حکم آن باقی مانده؟! همه اینها موهن خبر منسوب به عمر، و مثبت فساد و معجول بودن آن است. وقتی جزیری می‌گوید: این حکم به نص کتاب ثابت است، و قول منسوب به عمر منصوص کتاب می‌گردد، پس باید به حال اسلام گریست و زاری کرد.

پرسش دیگر آنکه چگونه صحابه آیه رجم را در کتاب خدا داخل نمودند و همه اتفاق کردند که در قرآن جایش ندهند؟! از جزیری می‌پرسیم: آیا تو و امثال تو، از جمیع اصحاب نبی و حاضرین و حافظین، به هنگام نزول قرآن، نسبت به قرآن بصیرتری؟! شگفتا که چگونه آیه رجم از سمع و بصر همه صحابه مخفی ماند، تا اینکه عمر، بعد از گذشت مدتی از عهد رسول صلی الله علیه و آله، آن را تلاوت کند؟! و چگونه احدی از اصحاب با او موافقت نکرد؟!!

سپس می‌پرسیم آیا شما عرب نیستید؟! آیا احدی از عرب را دیده‌اید، حتی از جُهَّال ایشان، که به چنین عبارت سخیف و زشتی تکلم کند؟! «الشَّيْخُ وَ الشَّيْخَةُ إِذَا زَنِيَا فَارْجُمُوهُمَا الْبَيْتَةَ»، «پیرمرد و پیرزن، هرگاه مرتکب زنا شوند البته آنها را سنگسار کنید». آیا هیچ انسان عربی به خود اجازه می‌دهد این عبارت را از لغت عرب بشمار آورد، تا چه رسد که آن را همسنگ و هم طراز کلام فصیح و بلیغ قرآن بداند؟! سوگند که چنین نخواهد کرد! قرآن معجزی که فُصْحَاء و بُلْغَاء عرب، از اینکه سوره کوتاهی مثل آن را بیاورند، عاجزند؟! از تو می‌پرسم، ای کسی که خود را محقق می‌شماری، آیا این جمله را از نص کتاب می‌دانی؟! کتابی که:

«لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلًا مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ» (فصلت ۴۲)

هیچ باطلی بر آن نمی‌آید، نه از پیش رو و نه پشت سر، فرود آمده از جانب خدای حکیم حمید است.

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (حجر ۹)

ما خود ذکر (قرآن) را نازل نمودیم و ما خود نگهبان آنیم.

«وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (انعام ۱۱۵)

کلام پروردگارت به راستی و درستی تمام و کامل شد، هیچ تبدیل دهنده‌یی برای کلمات او نخواهد بود.

پس چگونه تلاوت این حکم از قرآن ساقط شده است؟! بناء بر آنچه مذکور شد، عُمر هم که از فصحاء عرب محسوب می‌شد، چنین سخنی را نگفته و انگیزه جعل هم نداشته، پس این نسبت افتراء است به او.

و نیز می‌گوییم این خبر دلالت بر رجم دو مُحَصَّن نمی‌کند، زیرا می‌گوید: «الشیخ و الشیخة»، در حالی که «محصن و محصنه» جوانان و پیران را هر دو شامل می‌شود ولی فقہائی که به رجم فتوی می‌دهند، آن را به مُحَصَّن بودن مقید می‌سازند، چه جوان باشد یا پیر. اینان چگونه و از کجا این حکم را تعمیم داده‌اند؟

سپس می‌پرسیم: حد شیخوخت و پیری کدام است؟ و در چه سنی «شیخ و شیخة» بر انسان اطلاق می‌گردد؟! در شست سالگی یا هفتاد سالگی یا هشتاد سالگی یا بیشتر؟ بناء بر این از چنین ابهامی «حکم» مستفاد نمی‌شود! گذشته از این، ممکن است «شیخ و شیخة» مُحَصَّن نباشند. زیرا در آخر خبر فقط می‌گوید «آنها قضاء شهوت کرده‌اند». و چه بسا قبلاً قضاء شهوت نموده‌اند، ولی وقتی مرتکب زنا شده‌اند مُحَصَّن نبوده‌اند. در صورتی که شرط این حکم آن است که در حین ارتکاب زنا مُحَصَّن باشند.

در اینجا ما جمیع اهل لغت عرب را، از عوام و خواص، فرا می‌خوانیم و از ایشان می‌پرسیم: آیا احدی از عرب، از فصحاء و اُدباء و جُهَّال ایشان، مثل این کلام مضحک را (الشَّيْخُ وَ الشَّيْخَةُ إِذَا زَنِيَا فَارْجُمُوهُمَا الْبَيْتَةَ، فَإِنَّهُمَا قَدْ قَضَيَا الشَّهْوَةَ) بر زبان جاری می‌سازد؟! خواهی دید هیچ یک از آنها این کلام را صادر از اهل لغت عرب نمی‌شمارد.

پس آیا در عقول فقهاء قائل به رجم درست است که این کلام را کلام الهی مُعْجِزِی بشمار آورند که افصح فصحاء را، که عرب حجاز و نجد و تهامه و غیر آنند، به عجز آورده که سوره‌یی همانند آن بیاورند. کتابی که رسول خدا به وسیله آن عامه مردم، خصوصاً فصیح‌ترین عرب‌ها را به مبارزه طلبیده بر آنها غلبه نمود و از آنان خواست سوره کوچکی مثل آن بیاورند، ولی نتوانستند. و در نص همین کتاب می‌گوید:

«قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا» (اسراء ۸۸)

بگو اگر انس و جن گرد هم آیند تا مثل این قرآن را بیاورند، نخواهند آورد، حتی اگر بعضی پشتیبان بعض دیگر شوند.



در عالم چه چیزی عجیب‌تر از این است که عرب و به خصوص فقهاء و أدبائشان، که علم بلاغت را خوانده و کتابهای ارزشمندی در این زمینه تألیف و تصنیف نموده‌اند خرافه‌ی را بپذیرند که به ندای بلند فریاد می‌زند که جاعلش نه تنها عرب نبوده بلکه عجمی صیرف بوده و به حدی از لغت عرب بی‌اطلاع که نتوانسته است یک عبارت منطبق با لحن و کلام عرب بسازد! آری! این نیز تصدیق است برای کتاب معجز. قطعاً خداوند زبانش را گنگ ساخت تا نتواند عبارتی عربی جعل کرده موجب اضلال خلق گردد! و شگفت‌انگیزتر از همه اینها افتاء فقهاء است به استناد این خبر منحول مجعول. تازه به مضمون آن هم اکتفاء نموده، به وجوب رجم مُحَصَّن و مُحَصَّنَه، پیر باشد یا جوان، فتوی داده‌اند!

نکته دیگر آنکه در این خبر ذکری از «احصان» نیامده. حقیقتاً چه غریب است اسلام که چنین بلاء عظیمی از امثال این مجعولات و منحولات و سیل فتاوی آن را فرو گرفته است! فتاوی که مستند به کتاب و سنت قطعی و اصول عقلیه نیست، به ویژه در مسائل متعلق به نفوس، که خدای تعالی فرموده:

«مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» (مانده ۳۲)

هر کس نفسی را بقتل رساند بی آنکه کسی را کشته یا فسادی کرده باشد، گویا همه مردم را کشته است.

بناء بر این کشتن به حق همان است که کتاب خدا تصریح نموده، و جز آن گناهی است که، بعد از کفر و نفاق، از اعظم گناهان محسوب می‌گردد.

این را نیز به تأکید تکرار کنیم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:
إِذْرَأُوا الْحُدُودَ بِالشُّبُهَاتِ، حدود را به شبهه‌ها دفع کنید.

آیا این مورد از موارد شبهه نیست؟ ای کاش می‌دانستم چه جوابی برای روز حساب در محکمه عدل الهی آماده کرده‌اند؟! آیا در دل‌هایشان مثقال ذره‌ی خوف از سؤال و مؤاخذه و عقوبت و عذاب وجود ندارد؟ اگر بگویند ما خوف آن داریم که حدی از حدود خدا را ترک نماییم، در پاسخشان خواهیم گفت: آیا دلیل شما همین خبری است که حالش برایتان معلوم گشت؟! اگر گمان می‌برید که مسؤولید، جوابتان در محکمه خداوند این باشد که حکم رجم نه از کتاب تو و نه از سنت قطعی صادره از رسول تو، برایمان ثابت نشد. بناء بر این ما جرأت نکردیم نفسی را بدون دلیل قاطع بقتل رسانیم.

آیا به ذهن شما خطور نکرده است که اگر آنچه را نمی‌دانید به خدا نسبت دهید، فتوایتان شما را به عذاب خدا گرفتار می‌سازد؟! و حال آنکه در کتاب خدا، از قول به غیر علم نهی شده‌اید، نه یکبار و نه در یک آیه. خداوند ما را از تاخت و تاز در راه‌های هلاک و پرتگاه‌های ضلال، و اسناد به خدا، بدون برهان واضح و دلیل روشن، نجات بخشد!

... وَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ از بعضی فقهاء مسلمین، از عامه و خاصه، بلکه شگفت از اکثر ایشان که چگونه از وظائف غفلت نموده‌اند که قرآن بر آنها تحریض و تأکید کرده انجامشان را موجب رضای خدای عزوجل، و مُصلِح نوع و جالب خیرات دانسته، و این به مقتضای نصوص نبویّه و وکویّه می‌باشد، تا چه رسد به نصوص کتاب، و هیچ یک را مراعات نکرده‌اند.

ما در این مبحث اطالۀ کلام نمودیم و گفتار جزیری را آوردیم تا به وضوح بدانی که غرض شارع، مهما ممکن، عدم اجراء حدّ بوده، بناء بر قول جمیع فقهاء. وجه شگفت است از فقهاء که چگونه از هیچ کوششی در اثبات وجوب رجم فرو گزار نکرده‌اند، با آنکه دلیل شرعی بر آن وجود ندارد، و از وظیفه خود در دفع حدود به شُبُهَاتِ غَفْلَتِ، و چهره دین را زشت منظر کرده، از مقصد رب العالمین و مراد سید المرسلین، و دفاع از حرمت مسلمین، و منع شیوع فاحشه بین همه مردم اعراض نموده‌اند.